

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۸)

شنبه ۰۳ - ۰۳ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۱۳ - ۰۹ - ۱۳۹۵ م؛ ۱۲ - ۰۳ - ۲۰۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

بنام خدای رحمان رحیم، طاه، ها (۱) فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی (۲) جز آن که بیادارنده‌ای باشد آن را که نگرانی می‌دارد (۳) فروفرستاده‌ای از آن که آفرید زمین و آسمان‌های بالا را (۴). [خدای] رحمان بر عرش راست است (۵). او راست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و آنچه میان آن دو است و آنچه زیر ثری باشد (۶) و اگر به آواز بلند گویی سخن را، او بداند سر و پنهان‌تر را (۷) این الله است، که نیست هیچ معبودی جز او، او راست اسم‌های زیباتر.

### I. تفسیر

1. **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى:** این الله است، که نیست هیچ معبودی جز او، او راست اسم‌های زیباتر.

2. **مروری بر رای شیخ ابن عربی درباره اسماء:** شیخ ابن عربی در باب هشتاد و پنجم فتوحات در ضمن بحث از تقوای حجاب اشاراتی دارد به رای خود درباره اسماء الله، که تفصیل آن گذشت، لیکن پیش از بررسی رای استاد آیه الله جوادی آملی در این باب، بار دیگر آن بخش از کلام شیخ را که استدلالی است بر سلبی بودن اسماء الله مرور می‌کنیم (فتوحات مکیه، ت. عثمان بیحی، ج ۱۳، ص ۴۲۴ - ۴۱۷):

**[احتجاب ما از حق، و احتجاب حق از ما، و سلبی بودن صفات الهیه]**

پس، احتجاب ما از تو نیست مگر به توسط تو، و احتجاب نداریم مگر با ظهورت. غیر آن که شناخته نمی‌شود به خاطر آن که ما تو را می‌جوئیم از اسمت، چنانچه ملک را می‌جوئیم از اسم و صفتش، هر چند [حق] با ما باشد غیر ظاهر بدان اسم و آن صفت، بلکه [ظهور او - تعالی - برای ما] ظهوری است ذاتی. پس، او سخن می‌گوید با ما و ما سخن می‌گوییم با او، و شهود می‌کند ما را و شهود می‌کنیم او را، و می‌شناسد ما را ولی نمی‌شناسیم او را! و این قوی‌ترین دلیل است بر این که صفات او - تعالی - سلبی هستند، نه ثبوتی، زیرا اگر [صفات] ثبوتی می‌بودند، ظاهر می‌نمود آنها را هنگامی که ظاهر می‌شد با ذاتش، ولی ما نمی‌شناسیم او [- تعالی -] را به عنوانی مگر با تعریف خودش، پس ما در معرفت به او مقلد او هستیم. اگر صفاتش ثبوتی می‌بودند، عین ذاتش می‌بودند، و ما می‌شناختیم او را با خود آنچه می‌دیدیمش، ولی امر چنین نیست. پس [این] دلالت دارد بر خلاف آنچه اعتقاد دارند بدان اهل نظر و ارباب فکر، صفات گرایان از "مشبیه"، از ارباب عقول.

3. **رای استاد آیه الله جوادی آملی درباره اسماء الله:** استاد عارف، آیه الله جوادی آملی در تفسیر سوره مبارکه طه درباره اسماء الله بحثی را طرح می‌فرمایند، که بخش‌هایی از آن را در اینجا می‌آوریم:

فرمود، "لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى" (۲۰:۵ طه) این نظیر همان می‌شود که اگر کل موجودات همین طورند تنها انسان نیست که بگوید "لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ" (۱۹:۶۴ مریم)، که آیه ۶۴ سوره مبارکه مریم بود، که بحثش گذشت که "وَمَا تَنْزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا" (۱۹:۶۴ مریم)، مستحضرید که همه این مباحث در فصل سوم است آن فصل اول و دوم دوتا منطقه، منطقه ممنوعه است، یعنی هویت مطلقه که مقام ذات است کلاً ممنوع است، صفات ذات که عین ذات است اکتناش کلاً ممنوع است، همه بحث‌ها در وجه الله هست، و فیض الله هست، و "تُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" (۲۴:۳۵ التور) است و امثال ذلك "لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ يَكُ،" "وَمَا فِي الْأَرْضِ" دو، نه تنها "ما بین الأرض و السماء"، "ما قبل السماء و ما بعد السماء"، "وَمَا بَيْنَهُمَا"، یعنی "في متن السماء، ما قبل الأرض و ما بعد الأرض" "وَمَا بَيْنَهُمَا" یعنی متن الأرض، این چنین نیست که "بَيْنَهُمَا" یعنی هوا که بین آسمان و زمین است، "وَمَا تَحْتَ الثَّرَى". چون هم مدبر عالم است هم مرتبی انسان است، همان طوری که نسبت به کل جهان تکویناً احاطه دارد نسبت به انسان هم تکویناً احاطه دارد، "وَأَنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى" (۲۰:۷ طه) چنین خدای قدیر، چنین خدای علیم این مستولی بر عرش است، به اسم الرحمان، آن وقت الرحمان دارد عالم را اداره می‌کند او برابر عدل اداره نمی‌کند، چون اگر برابر با عدل اداره کند کار بسیاری از ماها مشکل است در این دعاها غالباً می‌خوانیم "إلهي عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك" اگر او برابر عدل با ما رفتار کند خب هر گناهی کردیم باید کيفر بدهد دیگر، اما با فضل که رفتار کند با احسان که رفتار کند با رحمت و گذشت رفتار کند، امید نجات هست. بعد برهان اقامه می‌کند چرا او خالق ارض و سماست يك، چرا او مستولی بر عرش است دو، چرا

اومالك و ملك سماوات و ارض و "وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى" است سه، چهار، پنج، چرا او عالم به جهر و سرّ و اخفاست شش و هفت و هشت براي اين كه "الله لا إله إلا هو" اوست، همه کمالات را هم داراست "لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" (۸: ۲۰ طه) اين تقديم خبر بر مبتدا هم مفيد حصر است. **اين اسم هم به معنای علم نیست، صفت مشبّهه و امثال ذلك را هم می‌گویند اسم، اسمای حسنا منحصرأً براي خداست، غير خدا کسی اسمای حسنا ندارد، غير خدا یا اسم قبیح دارد، یا اسم حسن، اسم احسن براي خداست فقط چون اسم سه قسم است یا قبیح است نظیر ظالم، جائر، فاسق، عاصي، عاق، و مانند آن خائن، اینها اسمای قبیح‌اند، یا حسن‌اند مثل عالم، قدیر، عادل، مُقسط، مُحب، اینها اسم حسن‌اند، خدا نه تنها اسم قبیح ندارد اسم حسن هم ندارد براي اين كه اسم حسن متناهي است. اين حُسنی مؤنث احسن است که أفعال تفضیل است، او احسن اسما را دارد، حقیقت نامتناهي علم نامتناهي براي اوست، قدرت نامتناهي براي اوست، هيچ کمبودي در او نیست، قدرت نامتناهي، حیات نامتناهي، علم نامتناهي، در اسمای فعلیه جود نامتناهي، عدل نامتناهي، احسان نامتناهي، عفو نامتناهي، اینهاست. پس او منزّه از اسمای قبیح است يك، مقدّس از اسمای حسن است دو، که فرق سُبوح و قدّوس هم همین است. او مسبّح از اسمای قبیح است، "حُرُّ تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ" (۲: ۳۰ البقره) در آن بحث گذشت که سُبوح و قدّوس مرادف هم نیستند، او منزّه از اسما و اوصاف قبیح است يك، مقدّس از اسمای کامل است دو، صاحب اسمای اکمل است سه، "لَهُ الْأَسْمَاءُ" يي که نامتناهي است، احسن الأسماء فقط براي اوست دیگران یا اسم قبیح دامنگیر آنهاست، یا اسم حسن، نه اسم احسن.**

پرسش...:

پاسخ: مصداق‌اند دیگر کلمات تامه‌اند مصداق آنها، مظهر آنها در عالم امکان اهل بیت‌اند دیگر.  
چند آیه در همین زمینه گذشت یکی در سوره مبارکه "اسراء" بود آیه ۱۱۰ که فرمود، "قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" (۱۷: ۱۱۰ الإسراء) گرچه برخی‌ها احتمال دادند، در خلال کلمات هم گذشت که "لَهُ" به آن "أَيًّا" برمی‌گردد ولي آنچه قبلاً تقویت شده بود این بود که "لَهُ" به ذات برمی‌گردد، هر چه بخوانید، چه بگویید الله، چه بگویید الرَّحْمَن، خدای سبحان داراي اسمای حسناست. يك بحث مبسوطي در ذیل آیه ۱۱۰ سوره مبارکه اسراء گذشت که فرمود، "قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" (۱۷: ۱۱۰ الإسراء) براي مردم حجاز الله شناخته‌شده بود، الرحمن شناخته‌شده بود اما به عنوان این که ما رحمان را پیرستیم، به عنوان این که رحمان ربّ ماست شناخته‌شده نبود، نه این که اصل رحمان براي آنها شناخته‌شده نبود. در سوره مبارکه فرقان، که بحثش به خواست خدا خواهد آمد آیه ۵۹ و ۶۰ سوره مبارکه "فرقان" این است "الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ"، اول فعل را ذکر کرد بعد فاعل را "فَسَأَلْ بِهِ حَبِيرًا" وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ؟ (۶۰-۵۹: ۲۵ الفرقان)، ما رحمان را به عنوان ربّ نمی‌شناسیم تا براي او سجده کنیم، به عنوان معبود نمی‌شناسیم، معبود ما همین بت‌هایی هستند که "مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا"، نه این که اصل الرحمان به گوش اینها نخورده باشد، ممکن هم هست بعضی از قبایل حجاز مگه از رحمان خبر نداشته باشند ولي غالباً از رحمان با خبر بودند نظیر الله، و همچنین در سوره مبارکه اعراف جریان اسمای حسنا گذشت که در آنجا فرمود خدای سبحان داراي اسمای حسناست، آیه ۱۸۰ سوره مبارکه اعراف این است که "وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سُجُودًا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" (۷: ۱۸۰ الأعراف)، این عصاره بحث درباره اسمای حسنا که تفصیلش در آیه ۱۸۰ سوره مبارکه اعراف، و ۱۱۰ سوره مبارکه اسراء گذشت، و این حصر هم دلیل است براي مطالب گذشته و هم دلیل است براي مطالب آینده.

**مهمترین بحث این است که ما این اسمای الهی را که درک می‌کنیم فقط نقص را و عیب را زایل می‌کنیم که بازگشت این اسمای حسنا به معانی سلبيه است خدا عالم است يعني "الیس بجاهل"، خدا قادر است يعني "الیس بعاجز"، یا نه، يك معنای ثبوتی را درک می‌کنیم، کمال را درک می‌کنیم، این کمال‌ها هم عین هم‌اند، هم عین ذات‌اند. چند نظر هست این بحث علامه طباطبایی- رضوان الله علیه- در المیزان را ملاحظه بفرمایید گرچه به عنوان بحث روایی ذکر شده، ولي مناسب بود که این را يك بحث مستقلی به آن بدهند، يك عنوان مستقلی به آن بدهند. يك بحث روایی دارند ذیل همین آیات روایات فراوان نقل می‌کنند، چندین بحث عمیق کلامی را در همین بحث روایی ذکر می‌کنند، که آیا اسمای حسناي الهی که براي خداست به معنای نفی نقص و عیب و امثال ذلك است، یا معنای ثبوتی دارد. شما ببینید مرحوم صدوق- رضوان الله علیه- در کتاب شریف توحید، وقتی اسمای الهی را ذکر می‌کنند، بیانی دارند کتاب توحید مرحوم صدوق از کتاب‌های قیّم ما امامیه است- خدا حشرش را با انبیا و اولیا قرار بدهد- این پدر و پسر خیلی همّت کردند مرحوم صدوق- رضوان الله علیه- در صفحه ۱۴۸ همین کتاب شریف توحید صدوق ذیل باب ذات صفات الأفعال بعد از اینکه نوزده روایت را از اهل بیت- علیهم السّلام- نقل کردند، این چنین می‌فرماید: "قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب- رضي الله عنه- إذا وصفنا الله تبارك و تعالی بصفات الذات فإنما نفي عنه**

بَكَرَ صِفَةً مِنْهَا ضَدَّهَا" [مؤلف بعد از ذکر حدیث گفت: محمد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید که ما هر گاه خدای تبارک و تعالی را به صفات ذات و وصف کنیم جز این نیست که با هر صفتی از آنها ضد آن را از او نفی می‌کنیم]

**ما وقتی خدا را به اوصاف ذاتی موصوف می‌کنیم بازگشت اِتِّصَافِ خُدا به صفات ذات، نفی ضَدَّ آنهاست یعنی**

"فَمَتَى قَلْنَا إِنَّهُ حَيٌّ، نَفِينَا عَنْهُ ضَدَّ الْحَيَاةِ، وَ هُوَ الْمَوْتُ" "حَيٌّ" یعنی "لَيْسَ بِمَيِّتٍ"، "وَ مَتَى قَلْنَا اللَّهُ إِنَّهُ عَلِيمٌ، نَفِينَا عَنْهُ ضَدَّ الْعِلْمِ، وَ هُوَ الْجَهْلُ؛ وَ مَتَى قَلْنَا إِنَّهُ سَمِيعٌ، نَفِينَا عَنْهُ ضَدَّ السَّمْعِ، وَ هُوَ الصَّمَمُ" یعنی "كُرِي" "وَ مَتَى قَلْنَا بَصِيرٌ نَفِينَا عَنْهُ ضَدَّ الْبَصَرِ وَ هُوَ الْعَمْيُ وَ مَتَى قَلْنَا عَزِيزٌ نَفِينَا عَنْهُ ضَدَّ الْعِزَّةِ وَ هُوَ الذَّلَّةُ وَ مَتَى قَلْنَا حَكِيمٌ نَفِينَا عَنْهُ ضَدَّ الْحِكْمَةَ وَ هُوَ الْخَطَأُ وَ مَتَى قَلْنَا غَنِيٌّ نَفِينَا عَنْهُ ضَدَّ الْغِنَى وَ هُوَ الْفَقْرُ وَ مَتَى قَلْنَا عَدْلٌ نَفِينَا عَنْهُ الْجَوْرُ وَ الظُّلْمُ وَ مَتَى قَلْنَا حَلِيمٌ نَفِينَا عَنْهُ الْعَجَلَةُ وَ مَتَى قَلْنَا قَادِرٌ نَفِينَا عَنْهُ الْعِجْزُ"

برهان مسئله این است، ببینید! این که مرحوم شیخ مفید با همه احترامی که برای مرحوم صدوق قائل است می‌گوید شما محدثید چرا وارد مسائل کلامی می‌شوید، همین است اگر مرحوم مفید نمی‌بود، مگر کسی ممکن بود، جرأت می‌کرد نسبت به مرحوم صدوق چنین اعتراضی بکند. خب، مفید است، او هم محدث است، هم متکلم است، هم مفسر است، هم فقیهی نامور است. فقط مفید بود که می‌توانست اعتراض بکند که این چه حرفی است می‌زنی، شما فقط حدیث نقل کن، شما آن کتاب مقالات مرحوم مفید را خواندید دیگر تقریباً صد عقیده مرحوم صدوق دارد عقایدنا این است، این است، زیر همه اینها مرحوم مفید آب بسته که نه خیر این نیست عقیده ما شیعه، چیز دیگر است.

"و لو لم نفعَلْ ذَلِكَ أَثْبَتْنَا مَعَهُ أَشْيَاءَ لَمْ تَزَلْ مَعَهُ" (الصدوق، التوحيد ص ۱۴۸) ما اگر بگوییم خدا علیم است، یعنی علم دارد، معلوم می‌شود غیر از خدا يك چیز دیگر هم قدیر است. خب، این یعنی صفت عین ذات نیست، صفت زائد بر ذات است. فاصله گرفتن از علوم عقلی و پرهیز از روایات عقلی، همین نتیجه را می‌دهد. می‌گوید ما اگر بگوییم خدا قدیر است و معنای ثبوتی داشته باشد "إِنَّهُ قَدِيرٌ"، به معنای "لَيْسَ بِعَاجِزٍ" نباشد، معلوم می‌شود غیر از خدا يك چیز دیگر هم هست، به نام قدرت، غیر از خدا چیزی هم هست به نام علم در حالی که مفهوماً غیر هم‌اند مصداقاً عین هم‌اند، آن صفت اگر زائد بر ذات باشد می‌شود غیر او این بیان نورانی حضرت امیر در اولین خطبه نهج‌البلاغه این است که دوتا برهان اقامه می‌کند می‌فرماید کسی حق ندارد خدا را وصف بکند با این که همه این خطبه‌ها وصف خداست به چه دلیل کسی حق ندارد منظور چیست؟ یعنی وصف زائد بر ذات چرا برای این که فرمود، "لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَهْمًا غَيْرُ الْمُؤَصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُؤَصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَّبَهُ وَ مَنْ قَرَّبَهُ" (نهج‌البلاغه، خطبه ۱) این دوتا شاهد عادل کجا شهادت می‌دهند اگر وصف عین موصوف باشد موصوف عین وصف باشد شهادتی در کار نیست اگر وصف زائد بر موصوف باشد هر دو شهادت به غیر می‌دهند اگر الف زائد بر باء باشد باء می‌گوید الف غیر من است الف می‌گوید من غیر باء هستم اما اگر اینها مفهوماً غیر هم و مصداقاً عین هم باشند دیگر شهادت نمی‌دهند که این دوتا برهانی که در اولین خطبه نهج‌البلاغه هست نشان می‌دهد که حضرت می‌فرماید صفات خدا عین ذات اوست، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَهْمًا غَيْرُ الْمُؤَصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُؤَصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ" (نهج‌البلاغه، خطبه ۱) آن فکر رایج آن روز را دارد رفع می‌دهد. اگر مرحوم صدوق هم مثل مرحوم مفید وارد بحث‌های کلامی می‌شد، این حرف را نمی‌زد می‌فرماید، "و لو لم نفعَلْ ذَلِكَ أَثْبَتْنَا مَعَهُ أَشْيَاءَ لَمْ تَزَلْ مَعَهُ" (الصدوق، التوحيد ص ۱۴۸)، نه صفت عین ذات است، مفهوماً غیر هم‌اند، مصداقاً عین هم‌اند. شما الآن يك الف بسیطی را فرض کنید که من جميع الجهات بسیط است. بعد می‌گوییم این الف موجود، این الف مخلوق لله، این الف مصنوع لله، این الف مقدور لله، این الف معلول لله، این الف معلوم لله. این پنج، شش تا مفهوم را که بر الف بسیط من جميع الجهات حمل کردی یعنی الف از جهتی مخلوق است و از جهت دیگر معلوم و از آن جهت که معلوم است مخلوق خدا نیست - معاذ الله - یا نه، همه این الفاظ متکثره و همه این مفاهیم متعدده يك مصداق دارد، حیثیتش هم واحد است، نه تنها مصداقاً واحدند، حیثیت صدقشان هم واحد است. معنای حیثیت صدق واحد باشد این است که این مفهوم در همان سپهر ذهن که می‌خواهد روی مصداق بنشیند، در آن آسمان می‌شود یکی، يك جا می‌نشیند. يك وقت است، کسی عالم هاشمی است، دوتا لفظ است، دوتا مفهوم است، يك مصداق است ولي دوتا حیثیت صدق است، علمش چیز دیگر است، سیادتش چیز دیگر گرچه يك شخص است. می‌گوییم هذا عالم، هذا عادل، هذا هاشمی. اما مصداق‌ها، حیثیت مصداق فرق می‌کند. در مسئله این که الف بسیط مخلوق هست، معلول هست، معلوم هست، مرزوق هست، مسموع هست، مصنوع هست. همه اینها الفاظ متعدده، مفاهیم متعدده ولي مفاهیم وقتی می‌خواهند روی مصداق بنشینند در همان سپهر ذهن یکی می‌شوند و يك فرودگاه دارند برای این که الف بسیط است جایشان یکی است. اما وقتی گفتیم "هذا رجلٌ هاشمی عادل"، سه تا مفهوم است، سه تا مسیر دارد، سه جا می‌نشینند منتها این شخص یکی است. اگر گفتیم الف بسیط مخلوق خداست و آن مفاهیم را بار کردیم، معاذ الله این نیست که از جهتی مخلوق است، از جهتی معلوم است. این که نیست که همین معنا که در نقص هست در کمال، به طریق اولی ذات اقدس الهی علیم، قدیر. تعجب در این است با اینکه مرحوم صدوق همین مطلب بلند را

در همین کتاب نقل کرده، خب چون روی آن بحث نشده فقط نقل کرده به این مطلب عنایت نفرمود در صفحه قبل یعنی صفحه ۱۴۶ این روایت که از غرر روایات ماست هشام بن سالم وارد محضر امام صادق- سلام الله علیه- می شود.

پرسش: حاج آقا مطابقت فعلی این مفاهیم هم‌شان یک جهت است؟

پاسخ: یک جهت است بله.

پرسش: آن وقت چطور مفاهیم متکثر واحد می شود؟

پاسخ: واحد می شود چون مفهوم، هر کدام، به اندازه ظرف خاص اند با هر ظرفی از این اقیانوس ما آب بگیریم این اقیانوس آب های فراوانی دارد. اما این مفهوم، این کاسه بیش از این نمی تواند بگیرد. اما این الفی که پنج، شش جهت در آن جمع است مفهوم مصنوع را بخواهیم بگیریم، این مصنوع معلوم، یا معلول را نشان نمی دهد. این یک کاسه محدود است که به اندازه خودش از آن گرفتیم، دوباره با کاسه دیگر می رویم می بینیم می شود از آن یک چیز در آورد، چندتا مفهوم را از مصداق واحد که بسیط است می شود گرفت؟ نعم، یک مفهوم را از چند متباین نمی شود گرفت "لأنّ معنی واحداً لا ینتزع ممّا له توحد ما لم یقع". اما چند مفهوم را از یک حقیقت که این مفاهیم مختلف اند، نه مخالف، می شود انتزاع کرد.

به هر تقدیر هشام بن سالم می گوید من وارد محضر امام صادق شدم چون هشام را وجود مبارک امام صادق حوزه را توزیع کرد بعضی ها کلام، بعضی ها را فقه، بعضی رجال، بعضی درایه، بعضی تفسیر، شاگردانش را توزیع کرد تخصصی. هشام بن سالم از آن قدرهای شاگردان امام صادق بودند، وقتی که وارد شدند حضرت مستقیماً از هشام می پرسد، "أَتَنْعَثُ اللَّهُ

تعالی؟" آیا خدا را وصف می کنی؟، همین وصفی که وجود مبارک حضرت امیر در خطبه اول دارد کسی حق ندارد خدا را

وصف بکند "فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ"، "أَتَنْعَثُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى؟" هشام بن سالم عرض می کند که "نعم!" بله من خدا را

وصف می کنم. قال- علیه السلام- "فَاتِ" خدا را وصف بکن ببینیم چطور خدا را وصف می کنی! حالا دو به دو هستند دیگر،

"فَقُلْتُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ" گفتم خدا سميع است، بصیر است. قال- علیه السلام-، "هَذِهِ صِمَّةٌ يَشْرِكُ فِيهَا الْمُخَلُوفُونَ"، خب اگر خدا

سمیع بصیر است، انسان هم که سميع بصیر است، ملائکه هم که سميع بصیرند، فرشتان چیست؟ هشام عرض می کند که شما

چگونه خدا را وصف می کنی؟ "قُلْتُ فَكَيْفَ تَنْعَثُهُ" شما خدا را چطور وصف می کنی؟ حضرت فرمود من نمی گویم او سميع

است، می گویم او سمع است که خیال نکن مشتقی هست و ذاتی است، و له المبدأ. بعد از این که فهمیدی او سمع است، بگو

این سمع قائم به ذاتش، سميع بذاته. می گویم او بصر است، او نور است، نه نیر، او حیات است، نه حی. حضرت فرمود من

اگر بخواهم وصف بکنم خدا را فَقَالَ- علیه السلام- "هُوَ نُورٌ لَا ظِلْمَةَ فِيهِ وَ حَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ"، نه حی که شما بحث بکنی مشتق، ذات

در آن معتبر است یا نه. بعد از اینکه فهمیدی این حیات قائم به ذات است "هَذَا حَيَاةٌ هَذَا حَيٌّ" حی یعنی چه؟ یعنی "مَنْ قَامَ

بالحياة" این حیات به خودش قائم است دیگر پس هذا حی، "نورٌ لَا ظِلْمَةَ فِيهِ وَ حَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ وَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ" نه "علیم".

بعد از اینکه فهمیدیم که این علم قائم به ذات است می گویم "عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ"، "وَ حَقٌّ لَا بَاطِلَ فِيهِ"، هشام بن سالم می گوید،

"فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِيدِ". این برکت اهل بیت است خب مرحوم مفید آمده در این فضا آن کتاب کلامی را نوشته

مرحوم صدوق با اینکه همین روایات را نقل کرده در صفحه بعد می بینید صفات اثباتی خدا را به صفات سلبي برمی گرداند

متأسفانه وضع حوزه بر تعطیل است درس و بحث ثواب يك روضه را ندارد که آدم مثلاً بگوید ما ثواب كلّ ثواب این بحثها

را به پیشگاه وجود مبارک امام حسن ما تجلیل را در این می دانیم که تعطیل بکنیم حالا این طور اعلام شده متأسفانه ولی با

این که معلوم نیست روز هفتم شهادت امام حسن باشد یا میلاد وجود مبارک.

پرسش....

پاسخ: نه، منظورم این است که این به اندازه يك روضه خوانی ثواب دارد.

پرسش....

پاسخ: به این شرط که ثوابش را به روح مطهر هم امام کاظم- سلام الله علیه- هم امام مجتبی- سلام الله علیه.

و الحمد لله رب العالمین

.... **خب، مطلب دیگر این که اسمای حسناي ذات اقدس الهي را ما چگونه بفهمیم فرمود، "الله لا إله إلا هو له الأسماء الحسنى"**

(۸: ۲۰ طه) این اسمای حسنا "الأسماء" که جمع محلاً به الف و لام است و به صورت مبتدأست و مبتدای مؤخر است مفید

حصر است برای اینکه این "الله" مقدم شده برای افاده حصر. مشکل مردم حجاز این بود که اینها چون مشرك بودند کلماتی که

داشتند کلمات تجسمی، تجسّدي و مانند آن بود، الفاظی که ملحدان و مشرکان و مادّیین به کار می بردند این الفاظ برای معانی

محسوس و مادّی وضع شده بود. سمع، بصر، دیدن، آمدن، گفتن، عالم شدن، ادراک کردن، جزا دادن همه این کلمات مدالیل

مادّی دارد. وقتی دین آمده، اینها را درباره ذات اقدس الهي به کار برد. اینها به چند گروه تقسیم شدند آنها که نپذیرفتند، که

از حوزه دین خارج اند؛ آنها که پذیرفتند و پیرو اهل بیت- علیهم السلام- بودند، به مقصد رسیده اند؛ آنها که نپذیرفتند و پیرو

نبودند، به دو گروه تقسیم شدند، وجود مبارك امام رضا- سلام الله عليه- وقتي وارد ايران شدند در مرز مرو و طوس مستقر شدند، آنجا ديگر شده حوزه علميه، هر جا امام زمان باشد، حوزه علميه آنجاست، آن روز كه وجود مبارك امام باقر و صادق- سلام الله عليهما- در مدينه بودند، امام زمان آنجا بود، و حوزه علميه مدينه. وقتي هم كه وجود مبارك حضرت امير قبالاً به عراق آمدند، حوزه علميه مستقر شد در كوفه و امثال كوفه. وقتي وجود مبارك امام رضا به مرو آمدند، اينجا شده حوزه علميه. آن روز مسائل رسمي همين مسائل كلامي و اعتقادي بود بخشي هم مربوط به فقه و اينها بود يعني اين بيان نوراني پيغمبر- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- كه فرمود، "انما العلم ثلاثة"، و همچنين امام صادق- سلام الله عليه- كه فرمود، "إنما العلم ثلاثة آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة" (الكافي، ج ۱، ص ۳۲). اين در خراسان در مرو در حضور امام هشتم رسمي بود، يعني رشته‌هايي بود كه بعضي‌ها در آيه محكمه كار مي‌كردند، بعضي در فريضة عادله، بعضي در سنت قائمه، كه حالا آن روايت را مي‌خوانيم.

مشركان كه پذيرفتند و اينها خيال مي‌كردند كه وقتي گفتند الله و الرحمان، شده شرك. مشركان به يكديگر مي‌گفتند كه اين كسي كه مدعي نبوت است ما را از شرك بر حذر مي‌دارد خودش - معاذ الله - مشركانه حرف مي‌زند، گاهي مي‌گويد الله، گاهي مي‌گويد الرحمان آيه نازل شد كه، "قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" (۱۷:۱۱۰ الإسراء) اين شرك نيست، اينها هم اسماي حسناي آن حقيقت واحد محض‌اند. پس آنها كه پذيرفتند، از حوزه بحث بيرون‌اند. آنها كه پذيرفتند و گفتند - معاذ الله - "حسبنا كتاب الله" اينها به دو گروه انحرافي تقسيم شدند: آنها كه پذيرفتند و گفتند "حسبنا الثقلان الكتاب و العترة" فرقه ناجيه شدند، كه حرف آنها مشخص است كه چيست. آنها كه اهل بيت را رها كردند يك عده گرفتار شدند، اين الفاظ را به همين معاني ظاهري حمل كردند، مبتلا به تشبيه شدند، مجسمه در آمدند، و مانند آن، خدا سميع است، خدا بصير است، يا خدا نازل مي‌كند، «دان في علوه» نازل مي‌شود در شب جمعه همين معاني جسماني معنا كردند شدند مشبهه، مجسمه و مانند آن.

آنها كهديدن اين با جسميت سازگار نيست، گفتند ما اين الفاظ را به كار مي‌بريم، و چه كار داريم معنای اش چيست، معنای اش را تفويض مي‌كنيم به خدا، علمش را به اهلش واگذار مي‌كنيم، ما نمي‌دانيم معنای سميع و بصير چيست، ولي معنای سميع و بصير به همين معناست كه او مي‌فهمد چگونه مي‌فهمد، سمع يعني چه، بصر يعني چه، علم يعني چه، قدرت يعني چه، نمي‌دانيم او قادر است يعني عاجز نيست، او عالم است يعني جاهل نيست همين. اما علم خدا، قدرت خدا، سمع و بصر خدا چيست ما نمي‌دانيم، اين تفويض است، تنزيه است كه با تعطيل همراه است. گروه سوم آمدند گفتند كه ما اين كلمات را مي‌فهميم معنای ثبوتی‌اش را مي‌فهميم، معنای سلبی‌اش را مي‌فهميم، تلفيقي از اثبات و نفي داريم. بيان ذلك اين است كه اينها به راهنمائي ائمه- عليهم السلام- به اين نتيجه رسيدند كه اين الفاظ براي ارواح معنای يا مفاهيم عامه وضع شد مثلاً ميزان مسئله قلم، مسئله چراغ، مصباح و امثال ذلك از همين قبيل است كه گاهي نمونه‌هايش در روايات هست. آن روزي كه بشر مصباح را، سراج را وضع كرد هرگز شمس و قمر را نمي‌گفتند سراج "وَ دَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِأُذُنِهِ وَ سِرَاجًا مُبِيرًا" (۳۳:۴۶ الأحزاب) يا قمرأ كذا و كذا، سراج بشر اولي همين بود كه مقداري چوب‌ها را شب مي‌سوزانند از شعله اين هيزم‌ها استفاده مي‌كردند، چراغشان همين بود. كم كم پيه و امثال ذلك را به كار بردند، كم كم تكامل پيدا كرد به صورت شمع در آمد، كم كم به صورت فانوس در آمد، كم كم به صورت چراغ گردسوز، و لامپ‌ها و اين‌ها در آمد، بعد شده برق. سلاح هم همين طور است آن اوایل مهمترين سلاحی كه اول چوب بود، كم كم شمشير بود، كم كم زره بود، كم كم سپر بود، الآن شده بمب اتم اين كلمه سلاح اين كلمه سراج، اين كلمه مصباح، اين كلمه ميزان مگر ترازويي كه بشر اولي داشت نظير ترازوهای فعلی است اين كلمه قلم آن ني‌هايي كه به كار مي‌بردند با قلم خودنويس فعلی يا امثال ذلك كه فرق فراوان دارد آيا لفظ براي مصداق وضع شد يا طبق رهنمود ائمه- عليهم السلام- لفظ براي مفهوم وضع مي‌شود يك، مفهوم بر مصداق منطبق مي‌شود دو، لفظ با مصداق كار ندارد لفظ با مفهوم كار دارد، اگر مصداق مادي است، اگر مصداق تفاوت پيدا كرد، تدرج پيدا کرده مفهوم شدت و ضعف پيدا نكرده، مفهوم مفهوم است. قلم يعني وسيله نوشتن، چراغ يعني وسيله روشن كردن، ترازو يعني وسيله سنجيدن يك روز با قفان و امثال ذلك بود الآن با دستگاه‌هاي مدرن است، چراغ يك وقت طور ديگر بود، سلاح يك وقت طور ديگر بود.

پس مطلب اول اين است كه لفظ براي مفهوم است نه براي مصداق، دوم آن است كه مفهوم بر مصداق منطبق است سخن از استعمال نيست سخن از حقيقت و مجاز نيست، لفظ مادامي كه در مفهوم استعمال مي‌شود، حقيقت لفظ را كه در مصداق به كار نمي‌برند كه مصداق هر گونه تحولي پيدا كند آسببي به آن مفهوم عام نمي‌رساند اين دو تعبير دارد مي‌گويند الفاظ براي روح معنا وضع شد يا نه، الفاظ براي مفهوم عام وضع شد. اسلام كه آمده همين كلمات سميع، همين كلمات بصير، همين كلمات علم، قدير همين كلمات رايج را، ديگر لغتي وضع نكرده همين‌ها را درباره الله به كار برده كه او خلق مي‌كند، او حرف مي‌زند، او مي‌نويسد، "كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ" (۶:۵۴ الأنعام) است، "قَالَ اللَّهُ"، "أُنزِلَ" هست و مانند آن. چون اينچنين است، و كم كم فرمودند اين الفاظ براي آن روح معنا يا مفهوم عام وضع شد، مصداق دخالتي ندارد، خصوصيت مصداق عوض مي‌شود، نه اينكه مفهوم كم و زياد شده باشد. لذا، لفظ اگر بگوئيم "الله سميع"، "الله بصير" حقيقت است با اين

که "بصیرٌ لا بجارحه، سمیعٌ لا بجارحه" این بیانات نورانی حضرت امیر - سلام الله علیه - است که فرمود، "و الخالق لا یَعْنی حَرَکةً وَ نَصَبٌ وَ السَّمِیعُ لا بِأَدَاةٍ وَ البَصِیرُ لا بِتَفْرِیقِ آلَةٍ" (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲) و مانند آن همین است، این خصوصیات در مصداق دخیل است، نه در مفهوم، و لفظ در مفهوم به کار می‌رود، نه در مصداق. بنابراین، تحوّل مصادیق آسیبی به حقیقت بودن استعمال نمی‌رساند، ممکن است بعضی‌ها بگویند که این مفهومی که وضع شده است موضوعی است، حتماً مفهوم مادی است بعد در مفهوم غیر مادی به کار رفته با قرینه، کم کم در اثر کثرت استعمال وضع ثانوی پیدا کرده، حقیقت تعینی پیدا کرده و مانند آن، این هم محتمل هست ولی راه اولی آن است.

ائمه - علیهم السلام - فرمودند اگر الفاظ برای ارواح معانی وضع شد، و معانی عامه وضع شد، ما معنای سمع را می‌فهمیم، می‌خواهید شما اکتناه پیدا کنید، بلکه اکتناه صفات باری تعالی ممکن نیست، اما معنای علیم، معنای قدیر، معنای سمیع، معنای بصیر، معنای "کَتَبَ"، معنای "قَالَ"، معنای "أَنْزَلَ"، معنای "نَزَلَ" همه را ما می‌فهمیم، هر کسی به اندازه خودش. در بین این آرای سه‌گانه، رأی سوم، که برای اهل بیت است، وجود مبارک امام رضا ترجیح داد همان طوری که در جریان جبر و تفویض فرمود جبر باطل است تفویض باطل است، "لَا جِبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ"، اینجا هم فرمودند [که] لا تشبیه و لا تنزیه بل امر بین الأمرین. بگویند سمیع و بصیر است، یعنی - معاذ الله - شبیه انسان‌ها سمیع و بصیر است، که این تشبیه خدا به مخلوق است و تجسیم است و باطل، بگویند ما هیچی نمی‌فهمیم فقط الفاظ را به کار می‌بریم علمش را به اهلش و اگذار می‌کنیم، این يك تنزیه مذمومی است، این تنزیه تعطیلی است. بخواید اثبات کنید با نفي این حق است، بگویند سمیع است می‌شود اما لا بجارحه، حرف می‌زند اما لا بلسان همین بیان نورانی حضرت امیر که فرمود، "لَا يَصَوِّتُ يَغْرَعُ وَ لَا يَبْدَأُ يُسْمَعُ وَ إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ" (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶) و مانند آن از همین قبیل است.

گوشه‌ای از این را شما در کتاب شریف توحید مرحوم صدوق در باب مسائل توحیدی آنجا ملاحظه می‌کنید صفحه ۱۰۱ توحید مرحوم صدوق "باب انه - عز و جل - لیس بجسم و لا بصوره" حدیث دوازده این است هشام بن ابراهیم می‌گوید که "قال العباسی قلت له" یعنی ابي الحسن عباسی می‌گوید من به وجود مبارک امام رضا - سلام الله علیه - عرض کردم "جعلتُ فداك أمرني بعض مواليك أن أسئلك عن مسئلة"، بعضی از دوستان و اولیای شما به من گفتند که من وقتی حضور شما رسیدم شما را از مطلبی سؤال کنم. حضرت امام هشتم فرمود، "و من هو؟" چه کسی به تو گفت؟ "قلت الحسن بن سهل" چون بالأخره سائل باید معلوم بشود که حضرت بدانند که چطور باید جواب بدهد، حضرت فرمود خب حسن بن سهل درباره چه چیزی سؤال کرد، "في أي شيء المسئلة؟ قال قلت في التوحيد" حسن بن سهل به من گفت وقتی حضور شما رسیدم درباره توحید ذات اقدس الهی از شما سؤال بکنم، مسئله روز خراسان این بود. یعنی یکی از مسائل روز این بود مسئله امامت هم چنین، "قال و أي شيء من التوحيد" خدای سبحان اسمای حسناي فراوانی دارد این کدام مسئله را می‌خواهد سؤال بکند "قال يسألك عن الله" حسن بن سهل به من گفت که از شما بپرسم که آیا خدا جسم است یا جسم نیست "يسألك عن الله جسم أو لا جسم قال فقال لي" همین عباسی می‌گوید وجود مبارک امام رضا به من فرمود، "إِنَّ لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةَ مَذَاهِبٍ" مردم در خداشناسی سه روش دارند "مذهب اثبات بتشبيه" یعنی او سمیع است، بصیر است همان طوری که انسان سمیع و بصیر است - معاذ الله - "و مذهب النفي"، که خدا سمیع است یعنی گر نیست، خدا بصیر است، یعنی کور نیست، خدا قدیر است یعنی عاجز نیست همین. چگونه علم دارد ما به اهلش و اگذار می‌کنیم. "و مذهب اثبات بلا تشبيه" جمع بین همه است سمیع است اما با ابزار و آلات نه، بصیر است اما با شبکه چشم نه، "و مذهب اثبات بلا تشبيه". بعد فرمود، "فمذهب الاثبات بتشبيه لا يجوز" آن اولی باطل است، "و مذهب النفي لا يجوز" دومی هم باطل است، "و الطريق في المذهب الثالث اثبات بلا تشبيه" راه سوم این است که بگوئیم خدا بصیر است اما لا بجارحه، سمیع است لا بازار، و مانند آن. بنابراین، راه برای اسمای حسناي الهی جمع بین تشبیه و تنزیه است، نه تشبیه محض نه تنزیه صرف، آن تنزیه به تعطیل برمی‌گردد، خدا علم دارد یعنی این حقیقت نزد او حاضر است اما از سنخ وجود ذهنی و امثال ذلك نیست و مانند آن.

بیان سیدنا الاستاد - رضوان الله علیه - حَقَّش این بود که این را به عنوان يك بحث فلسفی یا بحث کلامی و مانند آن مطرح بفرمایند اما الآن اینجا در ضمن بحث روایی این را حتماً، حتماً یعنی حتماً کمتر از آن بحثهای تفسیری نیست ایشان بحث دقیقی دارند این روایت را ندیدم آنجا ذکر بفرمایند ولی مذاهب سه‌گانه را ذکر می‌کنند که بسیاری از اصحاب، بسیاری از تابعین، بسیاری از تابعین گرفتار مذاهب اول و دوم بودند این اهل بیت‌اند که مردم را روشن کردند تشبیه صرف باطل است، تنزیه صرف باطل است، جمع بینهما باطل است نظیر اینکه جبر باطل است، تفویض باطل است امر بین الأمرین حق است.

پرسش: پس نفي ثاني به معنای نفي اصل وجود خدا نیست.

پاسخ: نه، چون دارد این که بصیر است یعنی نفي می‌کند به اینکه جاهل نیست خب "إِنَّ لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةَ مَذَاهِبٍ" یعنی موخّد هستند، منتها سه روش دارند آن که می‌شود الحاد اگر کسی الله را - معاذ الله - نفي بکند دیگر موخّد نیست، کسانی که

موجدند خدا را به وحدانیت قبول دارند اسمای حسناي او را با سه مذهب تبیین می‌کنند یا تشبیه صرف است یا تنزیه محض است یا تلفیق بین تشبیه و تنزیه است.

خود وجود مبارک امام هشتم- سلام الله علیه- هم در صفحه ۳۴ و ۳۵ همین توحید مرحوم صدوق وقتی دارد سخنرانی می‌کند "یتکلم بهذا الكلام عند المأمون في التوحيد" ایستاده سخنرانی کرده، امام هشتم "ثُمَّ قَالَ أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ" یعنی صفات زائد، چرا؟ "لِشَهَادَةِ الْعُمُورِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا"، همین بیانی که در خطبه اول حضرت امیر- سلام الله علیه- است. بعد فرمود، " فَلَيْسَ اللَّهُ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالتَّشْبِيهِ ذَاتَهُ وَ لَا إِيَّاهُ وَحَدَّ مَنْ أَكْتَنَهُ وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ وَ لَا بِهِ صَدَقَ مَنْ مَثَّاهُ" کسی که برای خدا حد قائل بشود، "وَ لَا صَمَدَ صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ لَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَ لَا لَهُ تَذَلُّلٌ مَنْ بَعْضَهُ وَ لَا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُومٌ"، بارها به عرض‌تان رسید این بیان نورانی حضرت امام رضا مشابیهش البته در نهج‌البلاغه هست (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۶)، این به مراتب، به مراتب یعنی به مراتب از آن "لا تنقض اليقين" [لا تنقض اليقين أبداً بالشك] (وسائل الشيعه، ج ۱، ص ۲۴۵) علمی‌تر است، عمیق‌تر است، "لا تنقض اليقين" را با شش، هفت سال درس خواندن می‌شود فهمید، اما قانون علیت را شما الآن بخوای طرح بکنی چهل، پنجاه تا اشکال نفس‌گیر جلوی شماست، مگر می‌شود قانون علیت را به این آسانی فهمید چطور تسلسل را آدم باطل کند، اقسام تسلسل چیست، براهین صدیقین چیست، "كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُومٌ" (الصدوق، التوحيد، ص ۳۵) یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات اوست، علت نمی‌خواهد، هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست، علت می‌خواهد علت یعنی چه، اقسام علت یعنی چه، به چه دلیل متناهی است. این‌ها نفس‌گیر است، می‌گویید نه، تجربه کنید این مسئله استصحاب را طلبه پنج، شش سال درس خواندن حل می‌شود. اما شما ببینید شفای الهیات و حرف‌های اسفار را هر کسی نمی‌فهمد، اینها همین طور مانده در کتاب‌ها. اگر پیغمبر فرمود، اگر وجود مبارک امام صادق-علیهم آلاف التحية و الثناء- فرمودند، "طلب العلم فريضة" (الكافي، ج ۱، ص ۳۰) گفتند چه بخوانید، گفتند آیه محکمه بخوانید، فريضه عادلّه بخوانید، سنت قائمه بخوانید. ما گفتیم آیه محکمه فقه و اصول، فريضه عادلّه فقه و اصول، سنت قائمه هم فقه و اصول. شده وضع این.

پرسش: "یا من دلّ علي ذاته بذاته" (بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹) چه؟

پاسخ: خب همین است دیگر اگر آن را هم کسی بخواد معنا کند آن هم چندین سال درس می‌خواهد آن "بك عرفتك و أنت دللتني عليك" (بحار الأنوار، ج ۵، ص ۸۲) چندین سال درس می‌خواهد، ادعیه مهجور است، خطب مهجور است، خطابه‌ها مهجور است. این بیان نورانی امام هشتم که فرمود، "كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُومٌ"، این فاصله علمی فراوان با "لا تنقض اليقين أبداً بالشك"، دارد یا "رفع و ما لا يعلمون" (؟؟؟) دارد. در نهج‌البلاغه هم البته هست "بِصْنَعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَ بِالْعُمُورِ يُعْتَمَدُ مَعْرِفَتُهُ وَ بِالْفِطْرَةِ تُثَبِّتُ حُجَّتُهُ خَلْقُ اللَّهِ الْخَلْقَ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ" (الصدوق، التوحيد، ص ۳۵) می‌فرماید بین خدا و شما هیچ حجابی نیست مگر خود شما البته، این مسبوک به فرمایش نورانی ابی‌ابراهیم، کاظم، هم هست. ما در حجاب‌های مادی حاجب داریم، و محبوب داریم، و محبوب‌عنه. الآن این دیوار بین ما و اطراف کسی که پشت دیوار است فاصله است ما محبوبیم این دیوار حاجب است آنها محبوب‌عنه، یا آنها محبوب‌اند دیوار حاجب است ما محبوب‌عنه، بین ما و دیگری يك حاجب فاصله است، اما بین ما و خدا غیر فاصله نیست حجاب بین ما و خدا خود ماییم. آن بیان نورانی امام کاظم این است که "لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ اِحْتِجَابٌ بَعْدَ حِجَابِ مَخْجُوبٍ وَ اسْتَتْرَافٌ بَعْدَ سِتْرِ مَسْتُورٍ" (بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۲۷) یعنی بین زید و خدای زید خود زید فاصله است، اگر آن بزرگوار گفت "تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز" همین است. اینجا هم وجود مبارک امام هشتم می‌فرماید خَلْقُ بَيْنِ خَالِقٍ وَ خُودِ حِجَابٍ اسْت، تا آدم خودش را می‌بیند، خب بله محبوب است، خودش را نبیند خدای خود را می‌بیند "خلق الخلق" که این خلق "حِجَابٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ وَ مُبَايَنَةٌ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ إِيَّاهُمْ وَ اِبْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنْ لَا اِبْتِدَاءَ لَهُ" (الصدوق، التوحيد، ص ۳۵) چون او "خالق كل شيء" (۳۹:۶۲ الزمر)، دیگر اگر "الله خالق كل شيء" هر چه مصداق شيء است مخلوق اوست پس دیگر نمی‌شود فرض کرد تختی باشد و فلزی باشد و چوبی باشد و میخ داشته باشد برای اینکه اینها شيء‌اند و مخلوق او هستند و او قبل از مخلوق بوده پس قبل از تخت بوده دیگر قبل از میخ و چوب و نجار و اینها بوده دیگر در روایات هم عرش را معنا کرده که مقام فرمانروایی است او حامل ندارد، او حاوی ندارد، او مکان ندارد، او زمان ندارد و مانند آن. و الحمد لله رب العالمين.